

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی دلالت روایات غایت یتیم بر نفوذ یا عدم نفوذ معاملات استیذانی صبی

بحث به اینجا رسید که از این روایاتی که غایت یتیم را بیان کرده استفاده می‌شود که یتیم قبل از بلوغ و رشد طبق مبنای مشهور، یا قبل از رشد طبق مبنای ما؛ اگر استقلالاً یک معامله‌ای را انجام بدهد مسلم این معامله‌اش باطل است، حال سوال این است که آیا علاوه بر این، دلالت بر این دارد که اگر صبی معامله‌ای را به اذن ولی هم انجام داد باطل است؟ و دلالت بر عدم جواز و عدم نفوذ، حتی نسبت به آنجایی که ولی هم اجازه می‌دهد دارد یا خیر؟ و بالاتر از این آیا از این روایات ما می‌توانیم استفاده کنیم که صبی مسلوب العبارة است و الفاظش کالعدم است؟

اولاً این مطلب آخر را روشن کنیم؛ این روایات به هیچ وجهی دلالت بر این مطلب ندارد و ظاهراً اتفاق بین فقها هم هست که روایاتی که غایت یتیم را ذکر می‌کند اصلاً دلالت بر این ندارد که اگر صبی را وکیل کردند در اجرای صیغه عقد، قبل از اینکه به مرحله رشد برسد، این عقد باطل است! به هیچ وجهی از این روایات ما نمی‌توانیم استفاده کنیم صبی مسلوب العبارة است. برای اینکه این روایات بحث در اموال یتامی را دارد، موضوعش اموال یتامی است و بحث از این حیث است که صبی چه زمانی می‌تواند در اموال خودش تصرف کند؟ اما اینکه دو نفر خودشان مقدمات یک معامله‌ای را بحث می‌کنند و تمام می‌کنند، بعد از اینکه تمام می‌شود صبی را در اجرای صیغه عقد وکیل می‌کنند، اینجا این روایات به هیچ وجهی دلالت بر این ندارد، این مطلب روشن است و عرض کردم تقریباً اختلافی هم نیست.

ثانی آنچه محل اختلاف است این فرض است که اگر صبی به اذن ولی معامله‌ای را قبل از رشد انجام داد یا صبی معامله‌ای را انجام داد و بعد ولی اجازه داد، آیا این چهار طائفه‌ی روایات که خواندیم دلالت بر این دارد که این هم باطل است یا خیر؟

دیدگاه مرحوم نائینی^[1]

مرحوم محقق نائینی (اعلی الله مقامه الشریف) (در جلد اول منیة الطالب صفحه 359 از چاپ انتشارات جامعه مدرسین) می‌فرماید این روایات دلالت بر این معنا ندارد، چرا؟ می‌فرماید این روایات دلالت بر این دارد که احتلام و بلوغ شرط در نفوذ امر صبی است، اما دلالت بر اینکه قبل از این ولو با اذن ولی انجام بدهد نافذ نیست، دیگر بر این معنا دلالتی ندارد. عبارت نائینی همین است که می‌فرماید به این روایات نمی‌شود استدلال کرد چون فقط این روایات می‌گوید صبی وقتی که به بلوغ رسید تصرفش نافذ است اما قبل البلوغ یا قبل الرشد اگر ولی هم به او اجازه بدهد، اصلاً در مقام نفی یا اثبات او نیست!

مرحوم شیخ در مکاسب می‌فرمایند ما از این روایات استفاده می‌کنیم که صبی قبل البلوغ و الرشد تصرفاتش به صورت استقلالی نافذ نیست، اما منافات ندارد که قبل البلوغ و الرشد تصرفاتش اگر منوط به اذن ولی یا اجازه‌ی ولی باشد، نافذ باشد، یعنی در حقیقت شیخ قائل است به اینکه این روایات دلالت بر بطلان تصرف صبی مع اذن الولی قبل الرشد ندارد، می‌فرماید عباراتی همچون «متی يجوز أمر الغلام» جواز أمر الغلام مربوط به تصرفات استقلالیه است. در تصرف استقلالی صبی مستقلاً نمی‌تواند تصرف کند، پس منافات ندارد که اگر ولی آمد به او قبل از اینکه رشید شود اذن بدهد، یا یک معامله‌ی را صبی انجام داد و ولی آمد اجازه کرد، بگوئیم این معامله‌اش صحیح است. عبارت شیخ این است «لكن الانصاف أن جواز الأمر» یعنی يجوز أمره که در روایات بود، یعنی تعبیر به جواز «في هذه الروایات ظاهر في استقلاله في التصرف لأن الجواز مرادف للمضي فلا ينافي عدمه ثبوت الوقوف علي الإجازة» عدم مضیع با وقوف بر اجازه منافاتی بین‌شان نیست، بعد می‌فرماید «كما يقال بيع الفضولي غير ماض بل موقوف» درباره بیع فضولی می‌گویند ممضی نیست و متوقف بر اجازه مالک است.

در مقابل شیخ نائینی می‌فرماید اصلاً نفیاً و اثباتاً کاری به این ندارد، بحث در این است که آیا تصرف صبی نافذ است یا نه؟ این روایات دلالت بر این دارد که احتلام شرط در نفوذ امر صبی است، حالا اگر بخواهیم کلام نائینی را یک مقداری توضیح بدهیم فرض کنید که اگر آمدند گفتند یکی از شرایط معامله این شرط است؛ این نسبت به سایر موارد و مصادیق دیگر نمی‌توانیم بگوئیم اثباتاً یا نفیاً دلالت دارد، چه زمانی امر صبی نافذ است، اما اینکه بگوئیم قبل الاحتلام ولو ولی به او اذن بدهد از عبارت نائینی استفاده می‌شود که این نه قابل نفی با این روایات است و نه قابل اثبات است. پس شیخ فرمود مفهومش این است که این با اذن ولی اشکالی ندارد، یعنی اساساً می‌خواهد بگوید فقط تصرف استقلالی اشکال دارد و با اذن ولی اشکالی ندارد نائینی می‌خواهد بگوید این روایت اصلاً دلالت و تعرضی بر این معنا ندارد.

فرمایش مرحوم آقاي خويي را هم ببینیم. لعل در عبارات مرحوم آقاي خويي در اینجا يك شبه تهافتي هم باشد. مرحوم آقاي خويي ابتدا می‌فرمایند «الظاهر من عدم نفوذ أمر الصبي» یعنی عبارت لا يجوز أمره که در روایات آمده است، «المنع عن استقلاله في أمر المعاملة و تسلطه عليها نحو تسلط البالغين علي أموالهم و شئونهم» یعنی وقتی می‌فرمایند لا يجوز أمر الغلام، یعنی غلام همان کاری که بالغین در اموالشان انجام می‌دهد را نمی‌تواند انجام بدهد، و بعد در دنباله می‌فرمایند: «و بتعبير آخر لفظ الأمر المذكور في هذه الطائفة بمفهومه اللغوي شاملاً لأي فعل يصدر من الصبي» أمر الغلام اطلاق دارد، کلمه «امر» هر فعلی را شامل می‌شود «و لكن إسناد لفظ يجوز إليه و مناسبتة له» اینکه در روایات دارد يجوز الأمر، جواز را به امر اسناد داده «يقتضي أن يراد منه سلطنة الصبي علي امواله و تصرفه فيها كيف يشاء» ظهور در این پیدا می‌کند تصرف مستقلانه، هر طور بخواهد تصرف کند! بعد می‌فرماید «ولا يفرق في ذلك بين أن تكون تصرفه فيها بإذن وليه أو بدون اذنه» یعنی می‌خواهند بگویند این لا يجوز أمر الغلام یعنی غلام و صبی قبل از رشد هیچ تصرفی نمی‌تواند انجام بدهد، چه خودش بخواهد انجام بدهد و چه با اذن ولی. درست برخلاف نظر شیخ و نظر مرحوم نائینی است.

اینجا باز همان مسئله‌ی وکالت در صیغه را مطرح می‌کنند «ومن الظاهر أن هذا المعني لا يتحقق بمجرد إجراء الصيغة» می‌فرمایند در اجرای صیغه اصلاً نمی‌توانیم بگوئیم این امر صبی است، دو نفر صحبت‌های خودشان را در مورد این مال کردند و فقط به صبی گفتند تو اجرای عقد کن، نمی‌توانیم بگوئیم این امر الصبی است، بعد می‌فرمایند «و إذن الطائفة المزبورة تمنع عن كون الصبي مستقلاً في معاملاته ولو كان ذلك بإذن وليه» این روایات، یعنی روایاتی که غایت یتم را بیان می‌کند، می‌گوید صبی ممنوع از تصرف است مطلقاً، چه خودش و چه با اذن ولی‌اش. بعد می‌فرماید «و عليه فلا ظهور فيها بوجه في سلب عبارة الصبي» این روایات در اینکه صبی مسلوب العبارة است ظهوری ندارد «بل المعاملة الصادرة من الصبي في أمواله إذا

وقعت علي نحو استقلاله فيها لم يحكم بفسادها مطلقاً لأنه غير مسلوب العبارة فإذا أجازة الولي حكم بصحتها» اگر ولي آمد اجازه داد حکم به صحّتش می‌شود «لأنّ العقد المزبور و إن كان صادراً من الصبي حدوثاً و لکنّه عقدٌ للوليّ بقاءً» در ذیل ایشان می‌فرمایند این اجازه می‌آید معامله‌ی صبی را تبدیل می‌کند به معامله‌ی ولی، پس حدوثاً معامله‌ی صبی است ولی بقاءً بعد از اجازه می‌شود معامله‌ی ولی. بعد می‌فرماید «ومن الظاهر أنّ عدم نفوذها من حيث صدورها من الصبي لا ینافی نفوذها من جهة إضافتها الى الولي» عدم نفوذش از این حیث که از صبی صادر شده، نافذ نیست و این منافات ندارد که بگوئیم از این حیث که ولی اجازه داده نافذ است، بعد می‌فرماید «وإلي ذلك أشار المصنّف» یعنی همین مطلبی که ما گفتیم شیخ انصاری هم به آن اشاره کرده است.

در این صدر عبارت ایشان آن عبارتی که می‌گفت «ولا يفرق في ذلك بين أن يكون تصرفه فيها باذن وليّه أو بدونه» بین آن و بین این ذیل سازگاری وجود ندارد. در صدر عبارت ایشان می‌گوید يك كلمه امر داریم، يك اسناد جواز به امر داریم که جواز الأمر است، این جواز الأمر یعنی سلطنت صبی، یعنی تصرف صبی، بعد ایشان می‌گوید اطلاق هم دارد وقتی می‌گوید لا يجوز أمره یعنی هیچ تصرّفش درست نیست ولو با اذن ولی باشد، یعنی در صدر عبارت - با شیخ انصاری مخالفت کرده (چون عبارت شیخ را خواندیم که اگر به اذن ولی آمد صبی انجام داد شیخ می‌فرماید این مانعی ندارد، این روایات می‌گوید اگر مستقلاً بدون الإذن و الا اجازه باشد اشکال دارد) اما در ذیل ایشان می‌گوید اگر صبی معامله‌ای را انجام داد بعد ولی اجازه کرد این امر من حیث أنّه صادرٌ عن الصبي غير نافذ، من حیث أنّه بإجازة الولي می‌شود نافذ. و در ذیل اصلاً تصریح می‌کنند و إلی ذلك أشار المصنّف.

شاید در توجیه این تهافت بتوان گفت که مرحوم آقای خوئی خواستند بین اذن و اجازه فرق بگذارند، چون در بدو نظر این احتمال می‌آید که در این عبارات ایشان می‌خواهد بین اذن و اجازه فرق بگذارد، بگوئیم آنجایی که اذن می‌دهد که صبی معامله انجام بدهد طبق این روایات باطل است، آنجایی که رفته معامله انجام داده بعد معامله ولی می‌آید اجازه می‌دهد بگوئیم صحیح است، این توجیه هم اشکالش این است که هیچکس دیگری این فرق را نگذاشته است! یعنی ما اگر گفتیم اجازه کافی است پس اذن هم باید کافی باشد و هر دوی آنها منسوب به ولی می‌شود.

دیدگاه مرحوم امام خمینی [4]

مطلب دیگری که در اینجا باید بیان کنیم مطلب مفصلی است که امام (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب البیع بیان فرمودند؛ نظر شریف ایشان این است که این روایات دلالت بر این دارد که صبی قبل از رشد اگر آمد معامله‌ای را انجام داد لا ینفذ و لا یصح مطلقاً، چه ولی اذن و اجازه بدهد و چه اذن و اجازه ندهد! این مدعای مرحوم امام است. ایشان برای این مدعا چهار دلیل در عبارات آوردند:

دلیل اولشان این است که می‌فرمایند این روایاتی که دارد «لا يجوز أمر الغلام في البيع و الشراء» این «لا يجوز أمره» اطلاق دارد. یعنی نافذ نیست مطلقاً، چه با اذن ولی و چه بدون اذن ولی، چه با اجازه ولی و چه بدون اجازه ولی، بعد می‌فرمایند شاهد ما بر اطلاق این است «صحة الاستثناء» در این روایات می‌گفتند لا يجوز أمر الغلام إلا بإذن الولي، این صحّت استثنایی که در این عبارت است کاشف از این است که لا يجوز أمر الصبي اطلاق دارد، اطلاقش همه‌ی اینها را می‌گیرد. آن وقت اینجا به عنوان يك «إن قلت» این مسئله را مطرح می‌کنند که اگر کسی بیاید همان حرف شیخ را بزند، بگوئیم لا يجوز أمره مفهومش این است که این مثل بیع فضولی می‌ماند، یعنی اگر معامله‌ای کرد خود به خود کافی نیست، موقوف بر اجازه‌ی ولی است، ایشان می‌فرمایند نه! چنین مفهومی را ما قبول نداریم. این که بگوئیم لا يجوز أمر الغلام مفهومش این باشد که اگر ولی آمد اجازه داد «يجوزُ» یعنی بالاستقلال لا يجوز، فی نفسه لا يجوز، اما اگر مع اذن الولي یا اجازه‌ی الولي بشود يجوز، می‌فرمایند ما چنین مفهومی را قبول نداریم!

دلیلی که برای نفی این مفهوم می‌آورند این است که می‌فرمایند بعد از اذن معامله، معامله برای کیست؟ آیا معامله ولی است یا

مولى عليه است؟ اگر ولي آمد به صبي اذن داد و گفت برو معامله انجام بده، بعد از اذن اين معامله مي شود معامله ي ولي، يا معامله ي مولى عليه؟ ايشان مي فرمايد به نظر ما معامله ي مولى عليه است و مجرد اذن ولي سبب نمي شود بگوئيم اين معامله ديگر معامله صبي نيست، اين را دليل مي گيرند بر اينكه پس اين جمله ي لا يجوز أمره مفهوم ندارد كه مفهومش اين است كه پس به اذن الولي يجوز أمره، نه! چون به اذن الولي باز امر امر ولي نيست، معامله معامله ي ولي نيست و معامله ي مولى عليه است.

تا اینجا دليل اول در كلام مرحوم امام بيان شد. سه دليل ديگر امام را هم ببينيد، مجموعاً كلام شيخ و نائيني و مرحوم آقاي خوي و مرحوم امام را كه بررسي كرديم آن وقت مي توانيم بفهميم كه اینجا چه بايد گفت؟

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1] . «أما السَّنة فهي على طوائف ثلاث الأولى ما دلَّ على جواز أمر اليتيم بعد الاحتلام و عدم خروجه عن اليتيم قبله الثانية ما دلَّ على رفع القلم عنه الثالثة ما دلَّ على أن عمده و خطاه واحد أمّا الطائفة الأولى فالاستدلال بها غير مفيد لأنها في مقام بيان أن الاحتلام شرط في نفوذ أمر الصبي و ليست في مقام بيان عدم نفوذ أمره قبله و لو مع إذن الولي» منية الطالب في حاشية المكاسب، ج 1، ص 172.

[2] . «لكن الإنصاف: أن جواز الأمر في هذه الروايات ظاهر في استقلاله في التصرف؛ لأن الجواز مرادف للمضي، فلا ينافي عدمه ثبوت الوقوف على الإجازة، كما يقال: بيع الفضولي غير ماضٍ، بل موقوف. و يشهد له الاستثناء في بعض تلك الأخبار بقوله: «إلا أن يكون سفيهاً» 5»، فلا دلالة لها حينئذٍ على سلب عبارته، و أنه إذا ساوم وليه متاعاً 6» و عيّن له قيمته 7» و أمر الصبي بمجرد إيقاع العقد مع الطرف الآخر كان باطلاً، و كذا لو أوقع إيجاب النكاح أو قبوله لغيره بإذن وليه» كتاب المكاسب، ج 3، صص 277 و 278.

[3] . «و لكن الظاهر أن هذه الروايات بعيدة عن مقصود المستدل، لأنها صريحة في المنع عن نفوذ أمر الصبي في البيع و الشراء و غيرهما، و من البين أن الظاهر من عدم نفوذ أمر الصبي المنع عن استقلاله في أمر المعاملة، و تسلطه عليها نحو تسلط البالغين على أموالهم و شؤونهم، إذ لا يقال لمجري الصيغة فقط: إن أمر المعاملة تحت يده. و من هنا لا يجري عليه ما جرى على المتعاملين من الشرائط و الأحكام و بتعبير آخر: أن لفظ الأمر المذكور في هذه الطائفة و إن كان بمفهومه اللغوي شاملاً لأي فعل يصدر من الصبي، و لكن اسناد لفظ (يجوز) - الذي ذكر فيها - اليه و مناسبتة له يقتضي أن يراد منه سلطنة الصبي على أمواله، و تصرفه فيها كيف يشاء، و لا يفرق في ذلك بين أن يكون تصرفه فيها بإذن وليه، أو بدونه، و من الظاهر أن هذا المعنى لا يتحقق بمجرد إجراء الصيغة. و إذن فالطائفة المزبورة تمنع عن كون الصبي مستقلاً في معاملاته و لو كان ذلك بإذن وليه، و عليه فلا ظهور فيها - بوجه - في سلب عبارات الصبي. بل المعاملة الصادرة من الصبي في أمواله إذا وقعت على نحو استقلاله فيها لم يحكم بفسادها مطلقاً، لأنه غير مسلوب العبارة. فإذا أجازها الولي حكم بصحتها، لأن العقد المزبور و إن كان صادراً من الصبي حدوداً، و لكنه عقد للولي بقاء. و من الظاهر أن عدم نفوذها من حيث صدورهما من الصبي لا ينافي نفوذها من جهة إضافتها إلى الولي» مصباح الفقاهة، ج 2، صص 248 و 249.

[4] . «فهل يمكن الاستفادة عدم نفوذ معاملاته و لو بإذن الولي، أو إجازته، أو توكيله في التصرف في ماله منها؟ الظاهر ذلك، سواء فيه ما ورد بلفظ «الجواز» و «اللاجواز» أو بلفظ «لا يدفع إليه ماله» أو بلفظ «فليمسك عنه وليه ماله» أو بلفظ «يحجر حتى يعقل» لإطلاق قوله (عليه السلام) و الغلام لا يجوز أمره في الشراء و البيع، و لا يخرج عن اليتيم حتى يبلغ. إلى آخره. و الدليل على الإطلاق صحة الاستثناء؛ بأن يقال: «لا يجوز أمره إلا بإذن وليه أو إجازته» من غير تأويل و تجوز، و ليس مفهوم لا

يجوز أمره أنّه موقوف على الإذن كما في البيع الفضوليّ، حتّى لا يشمل - بحسب المفهوم الأمر المأذون فيه. وإن شئت قلت: إنّ الأمر بعد الإذن أمر المولّى عليه؛ لأنّ البيع و الشراء لنفسه، و التدبير له، و مجرد الإذن في العمل لا يوجب سلب الأمر عنه، و ثبوته للوليّ، و كذا الحال في التوكيل المطلق؛ بحيث يستقلّ في التدبير بعد كون المعاملة لنفسه» كتاب البيع، ج 2، صص 28 و 29.